

## تحقیق و تصحیح انتقادی رساله

## نکت المنطق

اثر ابن سینا

سید حسین موسویان<sup>۱</sup>

## چکیده

رساله نکت المنطق یکی از آثار منطقی کوتاه و نکته‌دار ابن سینا است که تاکنون به چاپ نرسیده و تنها در حدود نیمی از آن — که بی‌غلط هم نیست — در حاشیه کتاب شرح الهدایة الأثریة نوشته ملاصدرا به صورت چاپ سنگی منتشر شده است. تصحیح تحقیقی این رساله برپایه سه نسخه موجود در کتابخانه‌های استانبول، یک نسخه از کتابخانه مجلس سنا و نیمه یادشده در چاپ سنگی انجام گرفته است.

برخی از ویژگی‌های این رساله در سنجش با دیگر آثار مهم منطقی شیخ بدین قرار است: اولویت و تقدم بخشیدن به مباحث «تصدیقات» بر مباحث «تصورات»؛ دسته‌بندی جامع احکام قوای چهارگانه آدمی در عین ایجاز؛ تعریف متفاوت برای «قضیه» و دسته‌بندی قضایا از آغاز به سه دسته «حملی»، «متصل» و «منفصل»، بدون کاربرد واژه «شرطی»؛ و مختص دانستن قضایای «شخصی» به قضایای حملی.

کلیدواژه‌ها: ابن سینا، منطق، تصور، تصدیق، حکم، قضیه، قیاس.

۱. عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران s.h.mousavian@gmail.com

## به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

از ابن سینا (۴۲۸ - ۳۷۰ ه.ق.) فیلسوف و دانشمند پرآوازه ایران و جهان، نوشته‌های ارزشمند فراوانی در حوزه‌های گوناگون دانش و فلسفه زمانه خویش، به صورت کتاب یا رساله و مفصل یا مختصر، برجای مانده است که شماری از آنها هنوز به چاپ نرسیده است؛ و بسیاری از آنها که به چاپ رسیده‌اند ویژگی‌های یک اثر و متن تصحیح شده براساس ضوابط علمی و فنی را ندارند. رساله نکت المنطق<sup>۱</sup> یکی از آثار ابن سینا است که تاکنون به چاپ نرسیده و تنها در حدود نیمی از آن - که بی غلط هم نیست - در حاشیه کتاب شرح الهدایة الأثریة نوشته صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) به صورت چاپ سنگی منتشر شده است.<sup>۲</sup>

براساس گزارش جورج شحاته قنواتی<sup>۳</sup> و فهرست دکتر یحیی مهدوی<sup>۴</sup>، از این اثر تنها سه نسخه در کتابخانه‌های استانبول وجود دارد: دو نسخه در کتابخانه ایاصوفیه و یک نسخه در کتابخانه نورعثمانیه؛<sup>۵</sup> اما نگارنده، نسخه چهارمی را نیز در کتابخانه مجلس سنا یافته است. تصحیح رساله نکت المنطق بر پایه این چهار نسخه (با کوتاه‌نوشت‌های «صو ۱»، «صو ۲»، «نو» و «مج») و نسخه چاپ سنگی (با کوتاه‌نوشت «ج») - به شرحی که در پی می‌آید - صورت پذیرفته است.

### شناسنامه نسخه‌های خطی

۱. صو ۱: دفتر چهاردهم در مجموعه شماره ۴۸۴۹ (۵۴ پ - ۵۷ پ) از کتابخانه ایاصوفیه (استانبول). تاریخ کتابت این مجموعه بنا به نوشته دکتر یحیی مهدوی سال ۶۹۷ قمری است.<sup>۶</sup> این نسخه در قطع وزیری و با خط نسخ ۲۱ سطری نوشته شده است.

آغاز: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله حق حمده، وصلاته علی نبیه محمد وآله أجمعین. اعلم أن المعرفة بالأشیاء علی وجهین...».

پایان: «... و ذلك ما أردنا أن نقرّر. انقضت الفصول الموجزة، وهي تعرف بالنكت. تمّت رسالة النكت في المنطق للرئيس أبي علي».

۲. صو: دفتر شانزدهم در مجموعه شماره ۴۸۲۹ (۵۷ پ - ۵۸ پ) از کتابخانه ایاصوفیه (استانبول). تاریخ کتابت این نسخه معلوم نیست. قطع نسخه رحلی و با خط نسخ در ۳۵ سطر نوشته شده است.  
آغاز: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله حق حمده، وصلاته على نبيه محمد وآله أجمعين. اعلم أنّ المعرفة بالأشياء على وجهين ...».

پایان: «... و ذلك ما أردنا أن نقرّر. انقضت الفصول الموجزة، وهي تعرف بالنكت. تمّت».

۳. نو: دفتر یکصد و شانزدهم در مجموعه شماره ۴۸۹۴ (۵۴۰ پ - ۴۲ ر) از کتابخانه نورعثمانیه (استانبول). تاریخ کتابت این نسخه نامعلوم است. قطع نسخه رحلی و با خط نسخ در ۳۷ سطر نوشته شده است.  
آغاز: «نکت في المنطق للشيخ الرئيس أبي علي بن سينا. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله حق حمده، وصلاته على نبيه محمد وآله أجمعين. اعلم أنّ المعرفة بالأشياء على وجهين ...».

پایان: «... و ذلك ما أردنا أن نقرّر. انقضت الفصول الموجزة، وهي تعرف بالنكت. تمّت رسالة النكت في المنطق للرئيس أبي علي».

۴. مج: این نسخه در مجموعه شماره ۷۱۲ (۱۴۱ پ - ۱۴۴ پ) از کتابخانه مجلس سنا (تهران) وجود دارد که در ۱۷ سطر در قطع رقعی و با خط نسخ نوشته شده است.

آغاز: «بسم الله الرحمن الرحيم. قال الشيخ الرئيس أبو علي رحمه الله: المعرفة بالأشياء على وجهين ...».

پایان: «... و ذلك ما أردنا أن نقرّر. والله المستعان وعليه التكلان والحمد لله وحده العزيز».

## ویژگی‌های نسخه‌های خطی

با توجه به اینکه تاریخ کتابت نسخه «صو ۱» اواخر قرن هفتم است و نیز با نظر به شیوه کتابت خط نسخ آن، می‌توان این نسخه را کهن‌ترین نسخه در میان چهار نسخه یاد شده دانست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که نسخه «مج» جدیدترین نسخه باشد و داشتن عنوان «فصل» در آغاز هر مطلب نیز گواه بر آن است؛ اما در نسخه «صو ۱» نشانه «○» بین مطالب گذارده شده است که حکایت از قدمت آن دارد.

شواهدی چند وجود دارد که کاتبان دو نسخه «صو ۲» و «نو» بی‌واسطه از نسخه «صو ۱» رونویسی کرده باشند؛ گذشته از آنکه قطع رحلی این دو نسخه و شیوه کتابت آن دو، تأخر آنها را به خوبی نشان می‌دهد. برای تأیید رونویسی «صو ۲» و «نو» از «صو ۱»، به چند نمونه اشاره می‌کنم که برخی از این نمونه‌ها مواضع ضعف این سه نسخه را نیز آشکار می‌سازد:

**الف.** در چند مورد، واژه‌ها و عبارتهایی در «صو ۱» افتاده و نانوخته است که این کاستی‌ها عیناً در «صو ۲» و «نو» دیده می‌شود؛ مثلاً: (افتادگی‌ها بین دو قلاب نهاده شده است).

- کلا قسمی المعرفة قد يكون حاصلًا لنا بفكرة ونظر، [ويسمى «معرفة ثانية»؛ وقد يكون حاصلًا لنا لا بفكرة ونظر،] ويسمى «معرفة أولية».
- القوى الحاكمة [في الإنسان] أربع: ... .
- ... فإن أحكام القوة [المتوهمة] فيها كاذبة لا محالة ... .
- ... لما كان الوهم لا يصدق بجسم [واحد] في مكانين ... .
- ... كقولك: «الإنسان [حيوان]»، فقد حكم بأن الإنسان هو الحيوان.
- ... أو يكون المشترك فيه موضوعاً فيهما جميعاً، [ويسمى «الشكل الثالث»؛] ولا ينتج إلا ... .

ب. در میان ثبت‌های یکسان فراوان در سه نسخه یاد شده، اغلاط همسانی دیده می‌شود که احتمال رونویسی «صو ۲» و «نو» را از «صو ۱» تقویت می‌کند؛ مانند: (اغلاط با حروف کم‌رنگ نشان داده شده و ضبط درست از نسخه «مج» بین دو قلاب آمده است).

- ... وأن نسلک من نلک المقدمّة [المتقدّمة] إلى هذا المتأخّر ... .
- ... وإلى [وأيّ] المعلومات تتناسب المجهولات [أيّ المجهولات] ... .
- والقوّة التعارفيّة وتسمّى «العقل البدنيّ [المدنيّ]» ... .
- ... فإنّ أحكامها الأمور المشهورة والمجهولة [والمحمودة] التي تأدّبت بها ... .
- ... و بعضها صدقاً يحتاج إلى صحّة [حجّة] برهانيّة ... .
- ... كقولنا: ... «وإنّما [دائماً] إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً و إمّا أن يكون فرداً» ... .
- ... كقولنا: ... «ليس البتّة إذا كانت الشمس طالعة فالنهار [فالليل] موجود» ... .
- ... فيلزمه التالي [الباقي] أو نقيض التالي [الباقي] ... .
- ... وهو فصل، ورسم [وربما] يميّز بفصول كثيرة.
- وللتعريف [والتعريف] بالكائن للشيء من عوارضه وخواصّه وهو [هو] أنقص من الحدّ ... .
- ... حتّى لا تكون من المزيّف بمرتبط [المزيّفة، ثمّ تنتظر إلى] القول الموصل منها إلى المطلوب ... .

ج. دست کم با نگاه به دو مورد در «صو ۱» می‌توان دریافت که نحوه کتابت، کاتب نسخه «صو ۲» را در خوانش و نگارش به اشتباه افکنده است:

۱- در پایان یک سطر در «صو ۱» واژه «معناه» قرار گرفته که ضمّه روی «ه» کمی بزرگتر از معمول و بالاتر نوشته شده است؛ کاتب «صو ۲» این ضمّه را «و» (واو) انگاشته و پس از واژه «اللفظ» (در پایان سطر بالا) افزوده است که آشکارا نادرست است.

۲- در موردی دیگر، واژه «معلومة» در «صو ۱» به گونه‌ای نوشته شده است که با اندکی بی‌دقتی، می‌شود آن را «معلومات» انگاشت و نگاشت؛ کاری که کاتب «صو ۲» کرده است.

از سوی دیگر، این دو اشتباه در «نو» دیده نمی‌شود و از این‌رو، نمی‌توان یکی از دو نسخه «صو ۲» و «نو» را رونوشتی از دیگری دانست؛ بلکه با نظر به نمونه‌هایی که در بندهای «الف» و «ب» بدانها اشاره شد، چنین می‌نماید که هر یک از این دو نسخه، رونوشتی جداگانه از نسخه «صو ۱» باشند.

## شیوه تصحیح

با توجه به ویژگی‌های نسخه‌های خطی چهارگانه، هیچ‌کدام از آنها را نمی‌توان به‌عنوان نسخه «اساس مطلق» برگزید؛ چه از یک‌سو، دو نسخه «صو۲» و «نو» که متأخر از نسخه «صو۱» و رونوشته از آن می‌نمایند، نه تنها در صحت و دقت هیچ امتیازی بر آن ندارند بلکه در کاستی‌ها و نادرستی‌ها با آن همتابند؛ و از سوی دیگر، نسخه «مج» با اینکه صحیح‌ترین و دقیق‌ترین است و مطالب آن با عنوان «فصل» آغاز شده است، به‌نظر می‌رسد که این امتیاز خود را از کاتبی آشنای فن در دوران متأخر برگرفته باشد.

چاپ سنگی این اثر نیز، گذشته از نیمه‌تمام بودن و بی‌غلط نبودن، امتیازاتی که در صحت و دقت دارد بیش از امتیازات نسخه «مج» نیست. از این رو، مصحح در تصحیح این اثر از «شیوه بینابین»<sup>۷</sup> بهره‌جسته است؛ بدین‌سان که نسخه «صو۱» را به‌اعتبار قدمت آن، اساس نسبی قرار داده، هر جا که ضبط آن نادرست یا مرجوح می‌نمود و یا افتادگی داشت، با استفاده از نسخه «مج» — و در مواردی مشترک با چاپ سنگی — آن را اصلاح یا تکمیل کرده است. امید است که با بهره‌گیری از این شیوه، متنی از این اثر در دسترس علاقمندان قرار گیرد که نزدیک‌ترین متن به نوشته ابن سینا بنماید؛ هر چند ممکن است با توجه به اندک بودن شمار نسخه‌ها و با وجود تلاش مصحح در حد توان، مشکلاتی از متن برجای مانده و در انتظار رهنمود اهل فن باشد.

## نگاهی به نُکَت المنطق

چنانکه از نام این رساله کوتاه — یعنی «نُکَت المنطق» — پیداست، ابن سینا در این نوشته بر آن نبوده است تا اثری جامع در علم منطق یا حتی چکیده‌ای شامل همه مباحث منطقی پدید آورد. نمی‌دانیم که ابن سینا این رساله را برای مخاطب خاصی یا به‌درخواست کسی نوشته است تا بتوانیم مقصود وی را از نحوه پردازش فصل‌های آن و تأکید ویژه بر برخی مطالب دریابیم. به‌هرسان، این رساله با آغازهای کوتاه در تقسیم «معرفت» به «تصدیق» و «تصور»، در هشت فصل ترتیب یافته است:

در فصل یکم و دوم، پس از بیان این نکته که هر یک از تصدیق و تصوّر به دو گونه «پسین» (ثانوی و نظری) و «پیشین» (اولی و بدیهی) تقسیم می‌شود، به تعریف و فایده علم منطق بر این پایه می‌پردازد.

در فصل سوم و در یک سطر اشاره می‌کند که ادامه مباحث این رساله، ابتدا به بیان «مبادی تصدیق» و سپس به بیان «مبادی تصوّر» اختصاص یافته است و سرانجام با یک نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

در فصل چهارم که بلندترین فصل رساله حاضر است، با نظر در تصدیقات از منظر مواد، به بررسی گوناگونی احکام قوای چهارگانه آدمی می‌پردازد. قوای چهارگانه عبارت‌اند از: قوه حسّاسه، قوه متوهّمه، قوه تعارفیه یا عقل مدنی، و قوه نظریه یا عقل هیولانی. ابن‌سینا می‌خواهد با این بررسی نشان دهد که از میان احکام گوناگون این قوا، کدام دسته را با چه شرایطی می‌توان به‌عنوان مبادی تصدیقی پذیرفت که هیچ‌گونه شک و تردیدی در صدق و راستی آنها روا نباشد تا شایسته نام «معرفت پیشین (اولی و بدیهی)» باشند. از این رو، مطالبی که در این فصل مطرح شده است کاملاً غیرصوری است و اصطلاحاً به حوزه «منطق مادی» مربوط می‌شود.

مباحث فصل‌های پنجم و ششم کاملاً صوری است و مربوط به تصدیقات. در فصل پنجم، پس از تعریف «قضیه» به «آن چیزی که بدان گرویده (تصدیق) شود» و تقسیم آن به سه گونه «حملی»، «اتّصالی» و «انفصالی»، انواع هر یک از آن سه را از جهت کمّ (کلیّت و جزئیّت) و کیف (ایجاب و سلب) با آوردن مثال برمی‌شمرد. در پایان این فصل، با توضیحی درباره قضایای مهمل و قضایای مخصوص (شخصی)، اشاره می‌کند که قضایای مخصوص (شخصی) فقط در حملیات معنا می‌یابد.

در فصل ششم، دسته‌بندی صوری «قیاس» به «اقترانی» و «استثنایی» مطرح و اشکال و شرایط نتیجه‌مندبودن آنها بیان شده است. ابن‌سینا قیاس اقرتانی را دارای سه شکل می‌داند؛ وی در اینجا از شکل چهارم که برخی از منطقیان متقدّم و متأخر افزوده‌اند، اساساً نامی نمی‌برد. بیان ابن‌سینا در توضیح قیاس استثنایی بسیار کوتاه و چکیده است و خالی از پیچیدگی نیست.

فصل هفتم به بیان «مبادی تصوّر» اختصاص دارد که در کمال ایجاز، به صفات ذاتی و عرضی و اقسام هر یک، یعنی «جنس»، «فصل»، «عرضی عام» و «عرضی خاص»، اشاره می‌کند و براساس آن، به کوتاهی از دو گونه تعریف حدی و رسمی نام می‌برد.

در فصل هشتم و پایانی نیز که فصلی کوتاه است، به عنوان نتیجه‌گیری، معیاری برای سنجش ارزش معلومات نظری (پسین)، چه تصدیقی چه تصوّری، به دست می‌دهد. معیار این است که با توجه به مطالب فصل‌های گذشته، ارزش دانش نظری بسته به ارزش دو پایه مادی و صوری آن است: تصدیقات پسین و تصوّرات پسین، آن‌گاه منطقاً معتبر و ارزشمند هستند که از دانسته‌های پیشینی برآیند که ماده و صورت آنها از شرایط درخور میزان عقلی برخوردار باشند.

### نکته‌های نکت المنطق

از نام این رساله برمی‌آید که باید حاوی «نکته‌ها» یا «سخنانی تازه و دقیق» باشد. البته تازگی یا دقت، امری نسبی است و با نظر به موقعیت گوینده و مخاطب سنجیده می‌شود. اگر می‌دانستیم که ابن سینا نکت المنطق را به چه منظوری یا برای چه کسی نوشته است، نشان دادن نکته‌های آن آسان‌تر بود. به هرسان، چند نکته در این رساله به نظر می‌رسد که شاید تا اندازه‌ای امتیاز آن را از دیگر آثار منطقی ابن سینا نشان دهد:

۱. برخلاف دیگر آثار منطقی ابن سینا، در این رساله، هم مباحث مربوط به «تصدیق» پیش از مباحث مربوط به «تصوّر» آمده است، و هم در مقدمه آن و در مقام تقسیم معروف «معرفت» به «تصدیق» و «تصوّر» و تعریف هر یک، این تقدّم دیده می‌شود. این نکته را می‌توان حاکی از اولویت مباحث «تصدیقات» در منطق و مقصود اصلی بودن آن دانست.

۲. در فصل چهارم این رساله، دسته‌بندی حکم‌های قوای چهارگانه آدمی در عین ایجاز، از نوعی جمعیت و جامعیت برخوردار است که بدین گونه در مواضع مشابه آثار دیگر ابن سینا دیده نمی‌شود.<sup>۸</sup>



۳. دسته‌بندی قضایا نیز در این رساله به گونه‌ای متفاوت صورت گرفته است: در برابر شیوه رایج در منطق سنتی که «قضیه» را ابتدا به «حملی» و «شرطی» و سپس «شرطی» را به «متصل» و «منفصل» تقسیم می‌کنند، در این جا (فصل پنجم) ابن سینا «قضیه» را با تعریفی ویژه (الشیء المصدَّق به یسمی «قضیه») از آغاز به سه دسته «حملی»، «متصل» و «منفصل» تقسیم کرده، به تعریف هر یک می‌پردازد. بدین سان، قضیه منفصل را به عنوان قسمی از قضیه شرطی برنمی‌شمرد؛ و حتی اصطلاح «شرطی» را در مورد قضیه متصل نیز به کار نمی‌برد.

۴. در پایان فصل پنجم این رساله، ابن سینا پس از برشمردن انواع قضایا با مثال‌ها، تصریح می‌کند که قضایای شخصی (مخصوص) ویژه قضایای حملی است؛ مانند اینکه می‌گوییم: «زید نویسنده است». این نکته بدان معناست که شخصی بودن در قضایای شرطی، چه اتصالی چه انفصالی، معنا ندارد؛<sup>۹</sup> برخلاف آنچه در آثار منطقیان بعدی چون فخرالدین رازی (م. ۶۰۶ ق.)، خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۲ ق.)، نجم‌الدین کاتبی (م. ۶۷۵ ق.) و قطب‌الدین رازی (م. ۷۶۶ ق.) دیده می‌شود که شخصی بودن شرطیات را در اختصاص یافتن حکم اتصال یا انفصال به وقت یا حالت معینی می‌دانستند، مانند آنکه بگویند: «امروز اگر زید برود، بدهکار خود را می‌بیند» و «اکنون ساعت چهار است یا پنج».<sup>۱۰</sup>



## پی‌نوشت‌ها:

۱. عنوان «نکت المنطق» در چند نسخه خطی از رساله معروف به سرگذشت و در شمار مصنفات ابن سینا آمده است؛ از جمله در مجموعه‌های کتابخانه‌های استانبول: شماره‌های ۴۸۴۹ ایاصوفیه، ۳۴۴۷ و ۱۴۵۸ احمد ثالث و ۴۸۹۴ نورعثمانیه، که کهن‌ترین آنها مجموعه شماره ۴۸۴۹ ایاصوفیه است و یک نسخه از نکت المنطق نیز در آن وجود دارد. خود ابن سینا نیز در فصل سوم این رساله، تعبیر «نکت المنطق» را به کار می‌برد: «ونختم عند ذلك نکت المنطق».
- اما در مؤلفات ابن سینا (تألیف جورج شحاته قنوتی) و فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا (تألیف دکتر یحیی مهدوی) از این اثر با نام «النکت فی المنطق» یاد شده است؛ این عنوان را کاتبان دو نسخه خطی (۴۸۴۹ ایاصوفیه و ۴۸۹۴ نورعثمانیه) در پایان نسخه نوشته‌اند: «تمت رسالة النکت فی المنطق للرئیس...».
- در انتهای این رساله و در سه نسخه ۴۸۲۹ ایاصوفیه، ۴۸۴۹ ایاصوفیه و ۴۸۹۴ نورعثمانیه، جمله‌ای آمده که نشان‌دهنده نام دیگری - یعنی «الفصول الموجزة» - برای این رساله است: «انقضت الفصول الموجزة، و هي تعرف ب'النکت'». اما احتمال می‌رود که این جمله از کاتبان باشد نه از ابن سینا؛ هر چند عبارت افزوده پس از آن در نسخه‌های ۴۸۴۹ ایاصوفیه و ۴۸۹۴ نورعثمانیه، یعنی: «تمت رسالة النکت فی المنطق للرئیس أبي علي»، این احتمال را می‌افزاید که جمله پیش از این عبارت، نوشته ابن سینا باشد.
۲. نک: صدرالدین شیرازی، شرح الهدایة الأثریة (حاشیه)، چاپ سنگی، ص ۳۲۹ - ۳۲۷.
۳. نک: جورج شحاته قنوتی، مؤلفات ابن سینا، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۵۰ م، ص ۱۱۶.
۴. نک: یحیی مهدوی، فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش، ص ۲۵۰.
۵. هم‌اکنون همه نسخه‌های خطی کتابخانه ایاصوفیه با CDها و میکروفیلم‌های آنها و CDها و میکروفیلم‌های نسخه‌های کتابخانه نورعثمانیه، در کتابخانه سلیمانیه استانبول نگهداری می‌شوند.
۶. نک: یحیی مهدوی، همان، ص ۹۶ (در زیر تصویر صفحه‌ای از این مجموعه). در پایان رساله «حي بن يقظان» (پشت برگه ۸۶ مجموعه) چنین نوشته شده است: «قوبل ثانياً فی سبع [و] تسعين».

وستماتة». بنابراین، شاید که تاریخ کتابت این مجموعه یا برخی از رساله‌های آن به پیش از تاریخ مقابله یادشده برسد.

۷. برای آگاهی از شیوه‌های گوناگون تصحیح نسخه‌های خطی، نک: نجیب مایل هروی، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۴۰ - ۴۳۴.

۸. برای نمونه مقایسه کنید با: ابن سینا، الشفاء، المنطق، البرهان، تصدیر ومراجعة الدكتور إبراهيم مدكور، القاهرة، المطبعة الأميرية، ۱۳۷۵ق، ص ۶۷ - ۶۳؛ همو، النجاة من الغرق في بحر الضلالات، با ویرایش و دیباچه محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۲۳ - ۱۱۳.

۹. در آثار مهم دیگر ابن سینا، مانند نجات، اشارات و دانشنامه علائی، نیز اساساً سخنی از قضایای شرطی شخصی به میان نیامده است. آری، در منطق شفاء و در فصل چهارم از مقاله پنجم کتاب قیاس با عنوان «فی شرح معانی الکلیّة والجزئیة والمهملة والشخصیة فی الشرطیات»، تنها با اشاره به اشتباه کسانی که قضیه شرطی شخصی را قضیه‌ای دانسته‌اند که مقدم یا تالی آن شخصی باشد، بی‌آنکه نظر صریحی درباره قضایای شرطی شخصی بدهد از آن گذر کرده است. (نک: الشفاء، المنطق، القیاس، راجعه وقدم له الدكتور إبراهيم مدكور، هیئة العامة لشئون المطابع الأميرية، ۱۳۸۳ ق، ص ۲۶۳).

۱۰. نک: فخرالدین الرازی، منطق الملخص، تقدیم، تحقیق و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۲۳؛ نصیرالدین الطوسی، منطق التجرید، با شرح جمال‌الدین الحلیّ (المجوهر النضید)، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۶؛ نجم‌الدین الکاتبی، الرسالة الشمسیة فی القواعد المنطقیة، با شرح قطب‌الدین الرازی (تحریر القواعد المنطقیة)، قم، منشورات الرضی - زاهدی، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۱۷ - ۱۱۵.

## منابع:

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الإشارات والتنبيهات*، مع الشرح للمحقق نصيرالدين الطوسي وشرح الشرح للعلامة قطب‌الدين الرازي، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *رسالة منطق دانشنامه علائی*، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر محمد معین و سید محمد مشکوة، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱ ش.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفاء، المنطق، البرهان*، تصدیق و مراجعه الدكتور إبراهيم مدكور، القاهرة، المطبعة الأميرية، ۱۳۷۵ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفاء، المنطق، القياس*، راجعه و قدّم له الدكتور إبراهيم مدكور، الهيئة العامة لشئون المطابع الأميرية، ۱۳۸۳ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *التجاة من العرق في بحر الضلالات*، با ویرایش و دیباچه محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش.
- الرازي، فخرالدين، *منطق المخلص*، تقديم، تحقيق و تعليق احد فرامرز قراملكى و آدينه اصغرى نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۱ ش.
- الشيرازي، صدرالدين، *شرح الهداية الأثيرية* (حاشیه)، چاپ سنگی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- الطوسي، نصيرالدين، *منطق التجريد*، با شرح جمال‌الدين الحلبي (المجوهر النضيد)، قم، انتشارات بيدار، ۱۳۶۳ ش.
- قنوتی، جورج شحاته، *مؤلفات ابن سینا*، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۵۰ م، ص ۱۱۶.
- الکاتبی، نجم‌الدين، *الرسالة الشمسية في القواعد المنطقية*، با شرح قطب‌الدين الرازي (تحرير القواعد المنطقية)، قم، منشورات الرضي - زاهدی، ۱۳۶۳ ش.
- مایل هروی، نجیب، *تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- مهدوی، یحیی، *فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳ ش.



## [ نُكَّت المنطق ]<sup>١</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله حقَّ حمده وصلاته على نبيِّه محمدٍ وآله أجمعين<sup>٢</sup>

اعلم أن<sup>٣</sup> المعرفة بالأشياء على وجهين: [١] «تصديق»، وهو اعتقاد ما يُصدَّق به<sup>٤</sup> أو<sup>٥</sup> يُكذَّب به على وجه التصديق به<sup>٦</sup>، أعني اعتقاد النفس إثباتَ حكمٍ أو نفيه؛ و[٢] «تصوّر»، وهو حصول معنى اللفظ<sup>٧</sup> في النفس. وكلّ

- 
١. نو: نكت في المنطق للشيخ الرئيس أبي عليّ بن سينا.
  ٢. مج، ج: - الحمد ... أجمعين / مج: + قال الشيخ الرئيس أبو عليّ رحمه الله / ج: + قال الرئيس الفقيس قدس سرّه النفيس.
  ٣. مج، ج: - اعلم أن.
  ٤. صو ١، صو ٢، نو: بما.
  ٥. ج: - به.
  ٦. صو ١، صو ٢، نو: و.
  ٧. ج: - به.
  ٨. ج: - و.
  ٩. صو ٢: + و / ج: الشيء.

مُصَدِّقٌ بِهِ مُتَّصِرٌ؛ فَإِنَّ<sup>١</sup> مَا لَمْ يَحْصُلْ مَعْنَاهُ فِي النَّفْسِ، لَمْ يُمْكِنَ<sup>٢</sup> اعْتِقَادُهُ  
مُثَبَّتًا أَوْ مَنْفِيًّا.

وَلَيْسَ كُلُّ مُتَّصِرٍ مُصَدِّقًا<sup>٣</sup> بِهِ؛ لِأَنَّ الْمَكْذِبَ<sup>٤</sup> بِهِ أَيْضًا مُتَّصِرٌ<sup>٥</sup>.  
وَالشَّيْءُ الَّذِي لَا يَصَدِّقُ<sup>٦</sup> بِهِ وَلَا يَكْذِبُ<sup>٧</sup> بِهِ<sup>٨</sup> مُتَّصِرٌ.

## فصل<sup>٩</sup> [١]

١٠ «كَلَّا قَسَمِي الْمَعْرِفَةَ قَدْ يَكُونُ حَاصِلًا لَنَا<sup>١١</sup> بِفِكْرَةٍ<sup>١٢</sup> وَنَظَرٍ، وَيَسْمَى «مَعْرِفَةً  
ثَانِيَةً»؛ وَقَدْ يَكُونُ حَاصِلًا لَنَا<sup>١٣</sup> لَا بِفِكْرَةٍ<sup>١٤</sup> وَنَظَرٍ<sup>١٥</sup>، وَيَسْمَى «مَعْرِفَةً أُولَى<sup>١٦</sup>».  
مِثَالُ الْأَوَّلِ<sup>١٧</sup> تَصَدِيقُنَا بِأَنَّ<sup>١٨</sup> «الْعَالَمَ لَهُ مُوجِدٌ»، وَتَصَوُّرُنَا مَعْنَى قَوْلِنَا «النَّفْسُ»

١. ج: فَإِنَّهُ.

٢. صوا، ٢، نو، ج: لَمْ يَكُنْ.

٣. صوا، ١، صو٢، نو: يَصَدِّقُ / ج: مُصَدِّقٌ.

٤. صوا، ١، صو٢، نو: الْكَاذِبُ.

٥. ج: مُتَّصِرٌ أَيْضًا.

٦. ج: لَا يَكْذِبُ.

٧. ج: وَلَا يَصَدِّقُ.

٨. صوا، ١، صو٢، نو، ج: - بِهِ.

٩. صوا، ١، صو٢، نو، ج: - فَصْلٌ.

١٠. ج: + وَ.

١١. ج: - لَنَا.

١٢. مج: بِفِكْرٍ.

١٣. ج: - لَنَا.

١٤. مج: بِفِكْرٍ.

١٥. صوا، ١، صو٢، نو: - وَيَسْمَى مَعْرِفَةً ثَانِيَةً ... وَنَظَرٍ.

١٦. صوا، ١، صو٢، نو: أُولَى.

١٧. ج: الثَّانِيَةَ.

١٨. مج: أَنْ.

مثلاً؛ مثال الثاني<sup>٢</sup> تصديقنا بأن<sup>٣</sup> «الكلّ أعظم من الجزء» وتصوّرنا معنى «الوجود».

## فصل<sup>٤</sup> [٢]

المعروف بـ «المعرفة الثانية» يكون أولاً مجهولاً لنا ثم نكتسب معرفته؛ وإنما نكتسب<sup>٥</sup> معرفته بأن تكون عندنا معلومات متقدّمة معلومة<sup>٦</sup> بذاتها، وأن نسلك<sup>٧</sup> من تلك<sup>٨</sup> المتقدّمة<sup>٩</sup> إلى هذا<sup>١٠</sup> المتأخّر سلوكاً موصلاً إليه. وعلم المنطق هو العلم<sup>١١</sup> الذي يفيدنا ويعرّفنا كيف ينبغي أن تكون المعلومات الأولى حتّى يتوصّل بها إلي المجهولات، وأي<sup>١٢</sup> المعلومات تناسب<sup>١٣</sup> أي<sup>١٤</sup> المجهولات، وكـ هي<sup>١٥</sup>؛ و<sup>١٦</sup> يفيدنا ويعرّفنا<sup>١٧</sup> كيف السلوك من المعلومات

١. ج: - مثلاً + و.

٢. ج: الأولى.

٣. مج: أن.

٤. صو١، صو٢، نو، ج: - فصل.

٥. ج: يكتسب.

٦. صو٢: معلومات.

٧. ج: يسلك.

٨. ج: هذا.

٩. صو١، صو٢، نو: المقدّمة / ج: المتقدّم.

١٠. ج: - هذا.

١١. مج: - العلم.

١٢. صو١، صو٢، نو: و إلي / ج: فإلي.

١٣. ج: يناسب.

١٤. صو١، صو٢، نو: - أي / ج: إلي.

١٥. ج: - وكـ هي + و كيف.

١٦. صو٢، ج: - و.

١٧. صو١، صو٢، نو: - ويعرّفنا / ج: + و.

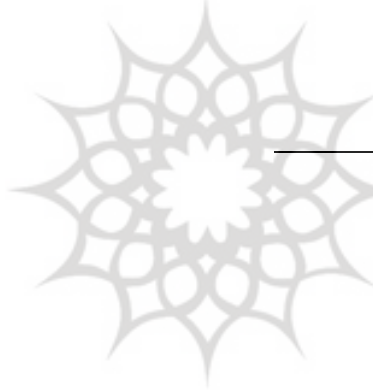
الأولى إلى الثانية؛ ويعرّفنا في كلا<sup>١</sup> القسمين أيّه<sup>٢</sup> الحقيقي<sup>٣</sup> وأيّه<sup>٤</sup> المموّه<sup>٥</sup> المشبّه<sup>٦</sup>.

### فصل<sup>٧</sup> [٣]

لنبدأ ببيان مبادئ<sup>٨</sup> التصديق، ثمّ بمبادئ<sup>٩</sup> التصوّر؛ ونختم<sup>٩</sup> عند ذلك<sup>١٠</sup> «نكت<sup>١٠</sup> المنطق».

### فصل<sup>١١</sup> [٤]

القوى الحاكمة في الإنسان<sup>١٢</sup> أربع: الحسّاسة<sup>١٣</sup>، والمتوهّمة، والقوّة التعارفيّة<sup>١٤</sup> وتسمّى «العقل المدني<sup>١٥</sup>»، والقوّة النظرية وتسمّى «العقل الهبولاني<sup>١٦</sup>».



١. صو ١، نو: كلي / صو ٢: كل.

٢. ج: أنه.

٣. ج: الحقيق.

٤. ج: وإنه.

٥. ج: - المموّه.

٦. مج: الشبيهه.

٧. صو ١، صو ٢، نو، ج: - فصل.

٨. صو ١، صو ٢، نو: هذا.

٩. صو ١، صو ٢، نو: ثمّ نختم / ج: فنختم.

١٠. ج: نكتة.

١١. صو ١، صو ٢، نو، ج: - فصل.

١٢. صو ١، صو ٢، نو: - في الإنسان.

١٣. ج: الحسّيات.

١٤. ج: - التعارفيّة.

١٥. صو ١، صو ٢، نو: البديني.

١٦. صو ١، صو ٢، نو: الهبولي.



فأ «القوة الحساسة» حكمها صحيح لا محالة ما لم تعرض<sup>٢</sup> [له] عوارض معقولة؛ وحكمها على الحاضرات، لا غير. فالمحسوسات<sup>٣</sup> إحدى المعلومات الأوليّة الحقيقيّة.

وأما «القوة المتوهمة»، فمن شأنها أن تحكم في كل شيء؛ ولكن لا تحكم البتّة<sup>٤</sup> إلا على ما يجعل<sup>٥</sup> الشيء به داخلاً في المحسوسات، لا غير. فلذلك لا تصدّق<sup>٦</sup> بما لا يمكن أن يشار إليه «أين هو؟»، وبالجملة لا يمكنها أن تعرف<sup>٧</sup> ذاتها أو تتصورها<sup>٨</sup> إلا بأن تغيّر<sup>٩</sup> وجودها إلى صورة محسوسة. و<sup>١٠</sup> لما كان الأمر على هذا، فإنّ الأمور التي هي أعمّ من المحسوسات أو ليست محسوسة بوجه من الوجوه فإنّ أحكام القوة المتوهمة<sup>١١</sup> فيها كاذبة لا محالة؛ إذ لا تصدّق بها ولا تتصورها<sup>١٢</sup> إلا على نحو محسوس. فإنّ،<sup>١٣</sup> المعرفة الأوليّة التي<sup>١٤</sup> تلقّيها<sup>١٥</sup> في النفس بديهة الوهم في أمور يصحّ بالعقل<sup>١٦</sup>

١. ج: و.

٢. مج: لم يعرض.

٣. صو١، صو٢، نو: والمحسوسات.

٤. صو١، صو٢، نو: - البتّة.

٥. مج: تجعل.

٦. صو١، نو، ج: يصدّق.

٧. ج: يعرف.

٨. ج: يتصورها.

٩. ج: يغيّر.

١٠. صو١، صو٢، نو: - و.

١١. صو١، صو٢، نو: - المتوهمة.

١٢. ج: إذ لا يصدّق به ويتصورها.

١٣. ج: فإنّ (ل: فإن).

١٤. ج: - التي.

١٥. مج: يلقيه / صو٢: يلقيها / ج: لمتفتتة.

١٦. ج: في أمورهم بالفعل.

وجودها و[لا] تكون<sup>١</sup> من المحسوسات التي لا تكون<sup>٢</sup> مكذبة – إذ كانت  
يوجب لها النحو المحسوس –<sup>٣</sup> فينبغي أن لا تقول<sup>٤</sup> فيها<sup>٥</sup> على البديهية، ولكن  
على القياس. وأمّا أحكام الوهم<sup>٦</sup> البديهية في المحسوسات، فصحيحة<sup>٧</sup>؛ لأنّ  
الوهم آلة العقل إلى المحسوسات. ولهذا<sup>٨</sup> لما كان الوهم لا يصدّق بجسم  
واحد<sup>٩</sup> في مكانين<sup>١٠</sup> ولا يتوهم<sup>١١</sup>، تبعه العقل فيه. فبان إذن أي<sup>١٢</sup> بداية<sup>١٣</sup>  
الوهم مزيفة<sup>١٤</sup> وأيّها مقبولة<sup>١٥</sup>.

وأمّا «القوة التعارفية»، فإنّ أحكامها الأمور<sup>١٦</sup> المشهورة و<sup>١٧</sup> المحمودة<sup>١٨</sup>  
التي تأدبت<sup>١٩</sup> بها<sup>٢٠</sup> ولم تزل [تسمعها]<sup>٢١</sup> منذ خلقت<sup>٢٢</sup>. ولو توهم الإنسان نفسه

١. صو١، صو٢، نو: ويكون / مج: ويكون ليس / ج: وليس.

٢. مج: – التي لا تكون + مزيفة.

٣. ج: – التي لا تكون ... المحسوس.

٤. مج: لا يقول / صو١، صو٢، نو: لا نقول / ج: لا يعود.

٥. صو١، صو٢، نو: منها.

٦. ج: الأحكام الوهمية.

٧. صو١، صو٢، نو: فصحيح.

٨. صو١، صو٢، نو: وهذا.

٩. صو١، صو٢، نو: – واحد.

١٠. ج: المكان.

١١. ج: ولا يتوهم.

١٢. مج، ج: أن.

١٣. مج: – بداية / ج: بديهية.

١٤. مج: بذاته ليس مزيفاً.

١٥. مج: و أنه مقبول / ج: و أنها مقبولة.

١٦. صو١، نو: + الأمور [مكرر].

١٧. ج: – و.

١٨. صو١، صو٢، نو: والمجهولة / ج: + و.

١٩. ج: قادت.

٢٠. مج، ج: به.

٢١. صو١، صو٢، نو: ولم يزل يسمعها / ج: ولم يزل يسمعه / مج: ولم تزل تسمعه.

٢٢. صو١، صو٢، نو: منذ خلقه / ج: منذ خلقت.

أنَّه خُلِقَ أَوَّلُ الأَمْرِ عَاقِلًا<sup>١</sup> وَلَمْ يَعاشر وَلَمْ يَحاور<sup>٢</sup> وَتَشَكَّكَ<sup>٣</sup> نَفْسَهُ فِيهَا<sup>٤</sup> وَطَلَبَ فِيهَا اللِّمَّ<sup>٥</sup>، كَانَ لَهُ ذَلِكَ؛ مِثَالُ ذَلِكَ: «العَدْلُ جَمِيلٌ<sup>٦</sup>» وَ«الظُّلْمُ قَبِيحٌ» وَ«الكُذْبُ فَاحِشٌ» وَمَا<sup>٧</sup> أَشْبَهَ ذَلِكَ. وَهَذِهِ الأَحْكَامُ التَّعَارُفِيَّةُ تَبْلُغُ<sup>٨</sup> مِنَ الإِنْسَانِ مَبْلَغًا يَمْنَعُهُ عَنِ التَّشَكُّكِ<sup>٩</sup> فِيهَا<sup>١٠</sup> وَتَقُومُ فِيهِ<sup>١١</sup> مَقَامُ العَقَائِدِ الضَّرُورِيَّةِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ<sup>١٢</sup> كَذَلِكَ؛ بَلْ كَانَ بَعْضُهَا كَذِبًا وَبَعْضُهَا صَدَقًا يَحْتَاجُ<sup>١٣</sup> إِلَى حِجَّةٍ<sup>١٤</sup> بَرَهَانِيَّةٍ لِيَقَعَ بِهِ<sup>١٥</sup> التَّصَدِيقَ اليَقِينِيَّ. وَأَحْكَامُ هَذِهِ البَدِيهَةِ تَسْمَى «الذَّائِعَاتُ»<sup>١٦</sup> وَ«المَشْهُورَاتُ».

وَأَمَّا «العَقْلُ النُّظْرِيُّ»، فَأَحْكَامُهُ هِيَ الحُجُجُ الأَوَّلِيَّةُ؛ وَهِيَ الَّتِي لَا يُمْكِنُ لِلإِنْسَانِ<sup>١٧</sup> أَنْ يَشَكَّ فِيهَا بِوَجْهِهِ مِنَ الوُجُوهِ. لِأَنَّهُ لَا يَتَّبِعُ<sup>١٨</sup> فِيهَا مَوْجِبَ<sup>١٩</sup> الوَهْمِ

١. ج: + فهما [فهما].

٢. صو١، صو٢، نو: لم يجاور.

٣. صو١، صو٢، نو، ج: شكك.

٤. ج: - فيها

٥. صو١، صو٢، نو: الشك / ج: - اللم.

٦. ج: حسن.

٧. صو٢: واما.

٨. مج: بلغ / ج: يبلغ.

٩. مج: التشكيك.

١٠. مج، صو١، صو٢، نو: فيه.

١١. صو١، صو٢، نو: - فيه / ج: ويقوم فيها.

١٢. ج: فإن لم يكن.

١٣. صو١، نو: يحتاج / صو٢: تحتاج.

١٤. صو١، صو٢، نو: صحه.

١٥. صو١، صو٢، نو: بها.

١٦. ج: الرابععات.

١٧. ج: - للإنسان.

١٨. ج: لا يقع.

١٩. ج: من حيث.

في غير المحسوسات؛ فإنّ تلك<sup>١</sup> لا يعترى<sup>٢</sup> للنفس<sup>٣</sup> فيها شكّ البتّة وإن كانت كاذبة على ما قلنا. وبداية<sup>٤</sup> العقل النظريّ هي البداية<sup>٥</sup> الحقيقيّة؛ مثل قولنا: «الموجود إمّا أن يكون قديماً أو محدثاً» وقولنا: «الكلّ أعظم من الجزء» وقولنا: «ما<sup>٦</sup> لم يكن فكان، فله<sup>٧</sup> سبب» وما شابه<sup>٨</sup> ذلك.

فقد اتّضحت إذن أقسام الأمور التي<sup>٩</sup> يحكم بها<sup>١٠</sup> بالبدئية وأنّ أيّها<sup>١١</sup> حقيقيّة<sup>١٢</sup> وأيّها<sup>١٣</sup> مزيفة، فلنسمّ<sup>١٤</sup> ما لم يُرَيَّف<sup>١٥</sup> «أوليّات»<sup>١٦</sup> بالحقيقة. وليكن<sup>١٧</sup> الأصل فيها ارتفاع الشكّ منها<sup>١٨</sup> لا<sup>١٩</sup> على سبيل الوهم، مع رفع العادات والمعاشرات وحسبان الإنسان نفسه أنّه تخلّص<sup>٢٠</sup> إلى العالم ساعة<sup>٢١</sup> فخطر<sup>٢٢</sup>

١. ج: ذلك.

٢. ج: لا تعترى.

٣. مج، ج: النفس.

٤. مج: وبداية / ج: وبدئية.

٥. مج: البداية / ج: البدئية.

٦. مج: كل ما / ج: كلّما.

٧. ج: له.

٨. ج: شأنه.

٩. ج: - الأمور التي + إلي ما.

١٠. ج: فيها.

١١. ج: - وأن أيّها + وأنّها.

١٢. صو١، صو٢، نو: حقيقة.

١٣. ج: وأنّها.

١٤. ج: فليسّم.

١٥. مج: لم نزيّفه / ج: لم تر لفظ.

١٦. ج: ولذات ما.

١٧. صو١، صو٢، نو، ج: لكن.

١٨. مج، ج: فيها.

١٩. ج: إلّا.

٢٠. صو١، صو٢، نو، ج: بخلص.

٢١. مج: ساعته.

٢٢. صو١، صو٢، نو: ويخطر / ج: في ظنّ.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

ذلك الحكم بباله<sup>١</sup> وتعرض للتشكيك<sup>٢</sup> فيه فلم يتهياً<sup>٣</sup>.

### فصل ٤ [٥]

الشيء المصدق به يسمى «قضية»؛ وهي إما «حملية» وإما «متصلة» وإما «منفصلة».

ف «الحملية»<sup>٤</sup> ما يقال فيها إنَّ جزءها الأول هو جزءها<sup>٥</sup> الثاني أو ليس؛ كقولك: «الإنسان حيوان»<sup>٦</sup>، فقد حكم بأنَّ<sup>٧</sup> الإنسان هو الحيوان. و«المتصلة» هي التي حكم فيها بأنَّ جزءها الأول يلزمه<sup>٨</sup> جزءها الثاني أو لا يلزمه؛ كقولنا: «إن كانت الشمس طالعة، كان نهاراً»<sup>٩</sup> أو «ليس إن كانت الشمس طالعة، يكون نهاراً»<sup>١٠</sup>.

و«المنفصلة» هي التي حكم فيها<sup>١١</sup> بأنَّ جزءها الأول يعانده الجزء الثاني أو لا يعانده<sup>١٢</sup>؛ كقولك<sup>١٣</sup>: «إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون فرداً»

١. ج: يناله.

٢. صو١، صو٢، نو، ج: ويعرض التشكيك.

٣. ج: ينيها + والسلام [بايان متن در چاپ سنگى].

٤. صو١، صو٢، نو، ج: - فصل.

٥. مج: والحملية.

٦. مج: جزؤه.

٧. صو١، صو٢، نو: - حيوان.

٨. صو١، صو٢، نو: أن.

٩. صو١، صو٢، نو: يلزمها.

١٠. صو١، صو٢، نو: نهاراً.

١١. صو١، نو: و.

١٢. صو١، صو٢، نو: نهاراً.

١٣. مج: - فيها.

١٤. مج: لم يعانده.

١٥. مج: كقولنا.

أو «ليس إمّا أن يكون هذا العدد<sup>١</sup> زوجاً وإمّا أن يكون<sup>٢</sup> بياضاً». و كل ذلك – أعني الحملّي والمتصلّ والمنفصل – إمّا كلّيّ موجب، كقولنا: «كلّ إنسان حيوان»، «كلّما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود»، «دائماً<sup>٣</sup> إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون فرداً»؛ وإمّا كلّيّ سالب، كقولنا: «لا واحد من الناس بحجر<sup>٤</sup>»، «ليس البتّة إذا كانت الشمس طالعة فالليل<sup>٥</sup> موجود»، «ليس البتّة إمّا أن يكون هذا العدد زوجاً وإمّا أن يكون بياضاً».

و إمّا جزئيّ موجب، و هو حيث يقال: «بعض» أو «قد يكون»؛ و إمّا جزئيّ سالب، و هو حيث يقال: «ليس بعض» أو «ليس كلّ» و «ليس كلّما» أو «قد لا يكون».

و إمّا مهمل موجب، وهو الذي<sup>٦</sup> لا يبيّن فيه<sup>٧</sup> «كلّ» و «بعض» و «دوام» و «لادوام» في إيجابه؛ أو مهمل سالب. أو مخصوص موجب، وذلك في الحملّيات فقط، كقولنا: «زيد كاتب»؛ أو [مخصوص] سالب، كقولنا: «زيد ليس بكاتب».

- 
١. صو ٢، مج: - هذا العدد.
  ٢. صو ٢: - زوجاً وإمّا أن يكون.
  ٣. صو ١، صو ٢، نو: وإنها.
  ٤. صو ١: بحيّ / صو ٢، نو: حيّ.
  ٥. صو ١، صو ٢، نو: فالنهار.
  ٦. صو ١، صو ٢، نو: - و.
  ٧. صو ١، صو ٢، نو: أو.
  ٨. صو ١، صو ٢، نو: أو.
  ٩. صو ١، صو ٢، نو: أن.
  ١٠. صو ١، صو ٢، نو: - فيه.

## فصل ١ [٦]

«القياس» يكون اقترانياً ويكون استثنائياً. ولنبدأ بالاقتراني: «الاقتراني»<sup>٢</sup> هو أن تشترك مقدمتان – أعني قضيتين – في حدٍّ – أعني جزءاً من الأجزاء المذكورة – ، وتفترقان في حدّين. فمن هذا الاقتران ما ينتج، وهو ما<sup>٣</sup> يكون جاعلاً من الحدّين<sup>٤</sup> قضيةً. مثاله: إذا قلنا: «كلّ جسم مؤلّف» و«كلّ مؤلّف<sup>٥</sup> محدّث» وصحّاً<sup>٦</sup>، لزم<sup>٧</sup> «كلّ جسم محدّث»؛ ف «المؤلّف» مشترك فيه<sup>٨</sup>، و«الجسم» و«المحدّث» مفترقان قد اجتمعا قضيةً هي المطلوب. ف «الجسم»<sup>٩</sup> صار فيها موضوعاً – أعني الجزء الأوّل – ويسمّى مثله «الحدّ الأصغر»، و«المحدّث» صار محمولاً – أعني الجزء الثاني – ويسمّى مثله «الحدّ الأكبر»؛ وكلّ واحد منهما في قضية على حدة.

و لا يخلو الاقتران من أن [١] يكون الحدّ المشترك فيه موضوعاً في إحدى المقدمتين محمولاً في الأخرى<sup>١٠</sup>، و يسمّى «الشكل الأوّل»؛ ولا ينتج إلا أن تكون الصغرى موجبة والكبرى كئيّة، ولا ينتج جزئيةً ولا سالبةً ما لم تكن في القضيتين جزئيةً أو سالبةً. أو [٢] يكون المشترك فيه محمولاً في

١. صو ١، صو ٢، نو: – فصل.

٢. صو ١، صو ٢، نو: – الاقتراني.

٣. مج: أن.

٤. مج: الجزأين المختلفين.

٥. صو ٢: – وكلّ مؤلّف.

٦. صو ٢: وصحّاً.

٧. صو ١، صو ٢، نو: + أن.

٨. صو ١، صو ٢، نو: – فيه.

٩. مج: والجسم.

١٠. صو ١، صو ٢، نو: الآخر.

القضيتين، ويسمى «الشكل الثاني»<sup>١</sup>؛ ولا ينتج إلا سالبةً وإلا أن تكون الكبرى كلبية وإحدهما موجبة والأخرى سالبة. أو [٣] يكون المشترك فيه موضوعاً فيهما جميعاً، ويسمى «الشكل الثالث»<sup>٢</sup>؛ ولا ينتج إلا جزئيةً وإلا أن تكون الصغرى موجبة وفي<sup>٣</sup> القضيتين كلبية.

فإذا علم هذا، نتجت<sup>٤</sup> النتائج وأعدادها حينئذٍ. ويتبين<sup>٥</sup> من هذا أنه لا تنتج سالبتان، ولا جزئيتان، ولا صغرى سالبة كبراهها جزئية. والنتيجة تتبع أحسن المقدمتين.

وأما «الاستثناء»، فهو أن يقال: «المقدم» أو «التالي» من المتصل أو المنفصل، أو «نقيض المقدم» أو [نقيض] التالي؛ فيلزمه الباقي أو نقيض الباقي<sup>٦</sup>. وأعني بـ «النقيض»<sup>٧</sup> السلب والإيجاب المتقابلين بالحقيقة؛ وهو أن يكون معنى أجزاء القضيتين واحداً<sup>٨</sup>، وأحدهما كلي والآخر<sup>٩</sup> جزئي، وأحدهما سالب والآخر موجب.

- 
١. صو ١، صو ٢، نو: الأول.
  ٢. صو ١، صو ٢، نو: - ويسمى الشكل الثالث.
  ٣. مج: - في.
  ٤. مج: - هذا.
  ٥. مج: امتحنت.
  ٦. مج: تبين.
  ٧. صو ١، صو ٢، نو: فيلزمه التالي أو نقيض التالي.
  ٨. مج: + بالنقيض [مركز].
  ٩. صو ١، صو ٢، نو: واحدة.
  ١٠. مج: والآ.



فأما «المتصل»، فلا ينتج منه إلا استثناء<sup>١</sup> عين المقدم لعين<sup>٢</sup> التالي، أو نقيض التالي لنقيض المقدم. وأما «المنفصل»، فإذا<sup>٣</sup> استثنى فيه عين جزء، أوجب نقيض البواقي<sup>٤</sup>؛ وإن استثنى فيه نقيض واحدة، أوجب البواقي؛ حتى ينتهي إلي الواحد. فإن كان فيها سالب، فالاستثناء بالنقيض لا غير.

## فصل<sup>٥</sup> [٧]

مبادئ التصوّر: «الاسم»<sup>٦</sup>، ثمّ «المثال»، ثمّ «الوصف» و«النعته».

والنوعت منها «ذاتية»؛ و هي إمّا أعمّ من الشيء وهو جنسه، و إمّا ما يميّزه عن شركائه في الأعمّ وهو فصل، و ربما<sup>٧</sup> يميّز بفصول كثيرة. مثال الجنس: «الحيوان» للإنسان<sup>٨</sup>؛ مثال الفصل: «الناطق» للإنسان. و «الحدّ الحقيقي» هو أن يورد جنس الشيء القريب ثمّ يردف بجميع فصوله؛ وبعده الذي يردف بفصل واحد أو فصلين و ترك بعض الفصول. ومنها «عرضية»؛ و هي إمّا عامّة أكثر من نوع الشيء — أعني تكون له ولغيره — ، و إمّا خاصّة تكون<sup>٩</sup> له لا غير. مثال الأول قولنا: «الإنسان»<sup>١٠</sup>

١. صو ١، صو ٢، نو: فلا ينتج من الاستثناء.

٢. صو ١، صو ٢، نو: بعين.

٣. مج: فإن.

٤. روشن است كه اين قاعده مربوط به آن قياس انفصالي است كه قضيه منفصله آن «حقيقه» باشد.

٥. صو ١، صو ٢، نو: فصل.

٦. صو ١، صو ٢، نو: + وهو جنسه.

٧. صو ١، صو ٢، نو: ورسم.

٨. صو ١، صو ٢، نو: مثال الجنس للإنسان الحيوان.

٩. صو ١، صو ٢، نو: تكون.

١٠. مج: للإنسان.

أبيض»؛ مثال الثاني قولنا: «الإنسان<sup>١</sup> ضحّاك». والتعريف<sup>٢</sup> بالكائن للشيء من عوارضه و خواصّه هو<sup>٣</sup> أنقص من الحدّ، ويسمّى «الرسم». و«الذاتيات» هي<sup>٤</sup> ما يُقوّم بها<sup>٥</sup> الشيء، فلا يصحّ أن يُعقل الشيء دونها. و«العرضيّة» ما لم تكن كذلك، وإن كانت لازمة لا تفارق.

## فصل<sup>٦</sup> [٨]

إذا أردت امتحان المصدّق، فانظر إليّ المقدمات التي ابتدئ<sup>٧</sup> منها إليه، وتحضرها<sup>٨</sup> بالمعنى – دون اللفظ – من أيّ البداية المذكورة هي<sup>٩</sup> حتّى لاتكون من المزيفة<sup>١٠</sup>؛ ثمّ تنظر إلى<sup>١١</sup> القول الموصل منها إلى المطلوب: هل هو على الشرط المقول في الاقترانات والاستثنآت؟

وإذا أردت التصوّر، فانظر إلى الأمور الموقعة للتصوّر، وهي النعوت والأوصاف؛ واحضرها<sup>١٢</sup> بالمعنى – دون اللفظ – وانظر: هل هي موجودة

١. صو١، صو٢، نو: – الإنسان.

٢. صو١، صو٢، نو: وللتعريف.

٣. صو١، صو٢، نو: وهو.

٤. صو١، صو٢، نو: هو.

٥. صو١، صو٢، نو: يتقوّم به.

٦. صو١، صو٢، نو: – فصل.

٧. مح: ابتدأت.

٨. صو١، صو٢، نو: وفحص.

٩. صو١، صو٢، نو: – هي.

١٠. صو١، صو٢، نو: المزيف.

١١. صو١، صو٢، نو: – ثمّ تنظر إلى + بمرتبط.

١٢. صو١، صو٢، نو: واحضرها.

للشيء، وهل هي ذاتية؟

فإذا عملت<sup>١</sup> هذا، فقد<sup>٢</sup> وزنت المعلومات المستفادة بالوزن العقلي. وذلك ما أردنا أن نقرّر.<sup>٣</sup>



١. مج، صو ١، نو: علمت [در «صو ١» می شود این واژه را «عملت» هم خواند].

٢. صو ١، صو ٢، نو: تكون.

٣. مج: + والله المستعان وعليه التكلان والحمد لله وحده العزيز / صو ١، نو: + انقضت «الفصول

الموجزة»، وهي تعرف بـ «النكت». تمت رسالة النكت في المنطق للرئيس أبي عليّ (نو: + بن سينا) /

صو ٢: + انقضت «الفصول الموجزة»، وهي تعرف بـ «النكت». تمت.